

«بعد از اختتام - و خوشوران شهریاران معدلت پڑوه و پادشاهان  
والا شکوه را بخلعت ان الله يحب المقسطين مخلص ساخته - انتظام  
این گنبد بے در تحویل فرموده \* والا شانان کیوان مکان و ثری سالاژان  
ثریاشان حتی الامکان در نظم این نثر و ردیف این نسر همت گماشته -  
رضوان جاویدی را مورث شدند \* چنانچه اسامی سامی شان بر  
الواج السنه پریشان ثبت \* علی الخصوص نهمت داد سگال ما -  
برخلاف فرمانروایان سلف و خلف - بر ضامتر قدسی سرایر صوری  
صحبتان معنوی بین چون مه و مهر هویدا - سطره ازان دفتر و  
شطره ازان اکثر در سمع فیض جمع رسیده باشد \*»

درین زمان خجستگی توامان روز یکشنبه پس از سه ساعت و سیزده  
دقیقه - درے جهان افروز پرتو تجمل انداخت \* صیت نوروزی  
عالم را در نشاط گرفت - و هواے خورمی مزاج برنائی آورد \*  
وضیع و بزرگ مایه عشرت اندوخت \* کهن روزگار را نوی در رسید -  
ایزدی عنایت را در باز شد \* زمین بارآستگی بر نشست - و آسمان  
بمشاطگی برخاست \* پرمردہ گیتی بتازه روئی گزائید - جهان از دم  
صبح بهار نسیم صبحگاهی جوانی انبساط در سر آورد - بخلاف چرخ دوار  
که هر ساعت تازه گردش بر رو آورد - و ارضیان را بان نوشهبدگی پریشان  
سازد - و دل فیض منزل را به آرائش نهاده - با برگ یگانگی بهار  
از خزان نشناخته - اورنگ سلطنت آهنگ را از قدوم فروخت لزوم  
خود پیراستگی بخشیدیم - هشتم سال از دور دوم فوخی آورد \*

در هنگام چنین آرائش و در آوان چنان پیرانش فرستاده آن دولت -  
که از محرمان خاوتکده خاص الخاص بود - بصحیفه یگانگی آمد و  
مسموقه یکدلی شهود دولت بار اندوخت \* از مطالعه آن نقش

فقاشان مائی نژاد و نگار عطار و قمان بهزاد استاد بود - بسیار شادمان  
شدیم •

آنکه شکرانی در عدم مراسله و شکایت در مساعله زبان خامه را  
تکلیف ده شده بود - بسیار مستحسن و محسن افتاد • دار و گیرے  
که بهایم نهادان حارث پیکر - و دواب دوابان دیو و قر - گوش خنجر  
گذاران از در در - و جواران غضنفر فر - صم و کرساخته - بگوش حقیقت  
فیوش آشنا شده باشد - که ناظم صوبه ملتان مدام هذگامه کجروی و خود  
سنائی را گرمی دادے - و حصن حصین و ارسلان متین را مایه خود  
گامی بر اندیشیدے • هر چند واعظان دانشمند و ناصحان بیفش پیوند  
فرستاده - زهنمون آمدیم • لیکن گویائی عقل و عتلا و مقال فضل و  
فضلا به روز خود ناقص و قطلس نهیه دم بریده - موزون ندیده - افسون  
و افسانه را نگاریده - دم نضوت و استعبار زد •

راژ مردان تهنن تن - و شجاعت نشانان پشوتن فن - و گزین  
فوجے - بسر کردگی شاهزاده فرخ اختر - قریب سیصد سوار جرار خنجر  
گذار و سزیه عراده توپ ضیفم دهان برق آهانگ بساعت فیض اشاعت -  
که اقاییدس مزاجان هندی دانش به ازان نشانی ندادند - روانه فرمودیم •  
در اندک فرصتے بیابین آن فیروزه حصار ضارب سرادقات بخت وری  
شده - افغانان خود سر را از مرکب هستی انداخته - تارک شان را  
آویزه فتراک مردانگی ساختند - و چون از عالم سماوی سپاه  
آنزل الله جنوداً لهم ترؤها<sup>۱</sup> غاشیه کش رگاب ظفر انتساب ما بود - با  
همان فوج اندک طرح بسته شد •

<sup>۱</sup> Quran IX, 26.

جرانغار بمصر دیوان چند و بهوانی داس و شیر و بهادران استواری پذیرفت • شیر جگران برانغار فیض خان و الهی بخش و کمون خان و سلطان محمود سد سکندری ساختند • و لهات شکاران التمش عبدالصمد خان و شیوپرشاد و منو خان ولوله در چرخ هفتمین انداختند - تیر دستان هراول و عام افرازان عرصه قاب فتح سنگه و قادر بخش و شیخ بساون در تن بهرام چرخ نشین زلزله کردند •

ازدحام گلوله اندازی و انبوه آتش بازی عوام را در رستخیز - و آن کمان انداختی - که غالباً قلعه از جاے خود قلع شده باشد - و نشانی از غنیم و رعایای شهر ناپدید • چون برانگیختی دخان و قنم به نشستگی میل نمودے - سبحان الله تعالی و تبارک از دیدبانی یتاقی داران جنگجو و پاسبانان ستیزه رو - ممانت آن حصار فلک انحصار آشکارا شدے - که الآن کما کان برپا است - باز نایره نایره افروزان جنگ و حرب باشتعال در آمدے - و سیف زنان روئیں جسم و سفن انگن دستن اسم بسر اندازی و خصم کشی اقبال کردندے •

اندرونیان نیز به توپ اندازی و خمپاره بازی نیز تَصیرے نکردند • درین یورش شگرف شورش از درونی توپ اندازان توپ اندازی ظاهر گردید - که بهر هدف - که انداختے - خالی نرفتے • بر گوهر اکلیل خلافت حمله آوردند - نیرنگی اقبال ما آن خود کام را ناکام گردانید • پندار درونیان آن بود - که در شهور عوام آن مکن را باستحصان خواهند داشت •

هر گونه امداد سرب و باروت و گلوله و غنای متواتر و متوالی میساختیم مدت حرب و طعن و ضرب به پنجاه کشید • خمپاره زنان شیر توان و بذادیق اندازان بهمن توانان و از درهنتان بهرام صوات و اشجعان اسفندیار سطوت دیوار قلعه را بدو درته در آوردند • و برهمونی قاعد اقبال ماسر

عسکران ظفر قرین - چون دانایان آخرین - بنائے پرداختند • شام -  
 که صبح آن فتح ده اقبال فرخ اشمال ما بود - چرخچیان چرخ فریب  
 و یکه تازان عرصه جنگ گروه گروه همه شب سیار و بیدار مانده - داد  
 جلادت دادند •

و شیران شروزه و افغانان هرزه بسر پنجه دلاوری جوق جوق باهم در  
 آویختند - و بسیاری را پای همت از جا گذاشتند - و نسفچیان  
 عرض دوست در بازیدن و توانستن به قصور نه گرائیدند:  
 بهر سو جوانان کار آزمائے  
 بر آورد بیخ عدو را ز پایے  
 ز بس گرد برخاست سوه فلک  
 زمین را نشانی نبود از سنگ  
 خرابی در آمد در آن مرز بوم  
 که ایران بمثلش ندیده ز روم

غریو کوس روئین هلهله در چرخ نیامون انداخت • و شور  
 تبیره لبیه هول در گردن شیر ساخت • مبارزان در تفنگ اندازی و  
 جنگ افزائی پرداختند • درج و مغفر دلاوران در معرکه رزم که از رم  
 را مکان عفتا بود - بخاک افتاده - سرهای دلاوران چون گوه در  
 صولجیل - قوایم تگاوران باد پا غلطان - کمرهای کمر بندان کشاده -  
 افتاده • شوریکه تازان معرکه جان فثاری دمار از مغزهای جهانیاں  
 بر آورده • طایران بدشت و صحرا سر نهادند - منش خود را از  
 جهان بردند •

صبح - که ترک خونی لباس با اسلحه سیف و سنان بر شبدیز  
 فلک سوار شد - گردان گردن شکن و مبارزان شمشیر زن بر جستند - و  
 بیک حمله ناچظهای اهدار بر سر نصوت زدگان بانگی ریختند - و حيله

پژوهان فوج بیبارگی خود را بر آسمان رسانیده - طرفه شورش در گنبد  
 اخضر افتادند - و در قتل و نهب و کند و کوب قصور و نرفت •  
 دکانین بازارگانان بصحوزه تاراج و دوکان جوهریان بحیطة یغما در آمد -  
 برخی بتید اسار - و ناظم آنجا معه سه پسر مقتول - و هر دو پسرش  
 بدست مؤتمنان والا گرفتار - و بفکاهش تمام و کمال دست فرسود جنود  
 نصرت آمود - پس ماندگانش امان خواستند - داده سر بر افراختیم -  
 نیزه گذاران ما همگی ملک را در تحت تصرف آورده - تهنیت  
 نامها نوشتند - و استعالت برعیا فرموده - کفاف بارامه و عجزه  
 ساخته - بعنایات فراوان هر یکی را توانگری دادیم •

“چون شوق گلگشت آن نمونه رضوان دلفشین از دیر باز بود -  
 خود بنفس نفیس توجه ضیفرمایم - تا همگی ماک را از دیده گذرانیم -  
 و نیایش ایزدی در آن سرزمین بجا آوریم •

مضر ضمیر ما آن بود که - چون گلهای سنبل و ضمیران و ارغوان  
 و ریحان فتح ملتان شمائم - فرحت بمشام جان و بسینه سوریه و بدیده  
 نوریه رسانیدند - آئین دوستی را طرح تازه نهاد آمد - میانجی  
 رسید - و بر کوائف مطاع گردانید •

“چون در نشاء تعاق جز محبت و خلت به از آن نشاء نداده  
 اند - اگر در تاسیس محبت سابقه و تفصیص موانست لاحق و  
 انضباط آن مساعی جمیله رود - انبساط دیگر در خاطر اقدس ما نیست •  
 بعضی حقایق - که محتاج بنوشتن نبودند - به خیر خواه باصفا رائی آنند  
 سنگه وکیل فهمانیده - معه تنسوقات اینجهات روانه کردیم • امید - که  
 قیل و قال مومی الیه را بسمع رضا اصفا نموده - چمن محبت را از  
 مطرات رسل و رسایل شگفته - در بل میداشته باشند •”

دیوان رام دیال از دریائے تمون منتہض - و متصل قلعہ شاہگدہ  
 علاقہ رکن الدولہ صادق محمد خان باستقامت اطراق نموده - یک لکھ  
 و ہفتاد ہزار روپیہ معہ رسوم باز یافت کردہ - بہ نواب شہنواز خان  
 منکیرپہ پیغام ساختند - درین روزها شخصے عجایبات بلخ و بخارا را  
 پیشکش حضور ساخت - حضور پرنور او را بہ انعام یکہزار روپیہ ہر  
 نواختند - و اشیائے او را داخل توشیخانہ مصر بیلی رام نمودند \*  
 نود ہزار روپیہ وصول و اسپ و لونگیہائے ابریشمی وغیرہ تحایف گرفتہ -  
 در حضور اقدس عرضداشتہ - بعنایات شاہنشاهی سرمایہ دولت و  
 سعادت حصول کردہ - بمراحم خسروانی مشمول گشتند - و نیز ارشاد  
 فیض رشاد شرف اصدار یافت - «کہ روا در از ملک منکرده و ملتان و بہار  
 و از مراحل و منازل دشوار گذار عبور کردہ - باعزاز تمام در بہنبر  
 شرف حضور دریابند» \*

ظفر جنگ بہادر امر والا را ذریعہ کشایش ابواب مراد و ارشاد والا  
 را موجب افتخار دانستہ - راجوری رسیدہ - شورشے انداخت - کہ  
 گنبد سپہر بیستون از جاے متزلزل شدہ - راجہ اغر خان گرم رو طریق  
 فرار شدہ - ہوادسی ہزیمت شتافت - و توپخانہ را پیشتر برگماشتند -  
 کہ نشیب و فراز جبال و وہاد بعدے بود - کہ پیک وہم را از آن  
 گذارہ متعذر میشد - تا پپائے تردد چہ رسد - راجہ رحیم اللہ خان  
 برادرش ربقہ اطاعت در گردن انداختہ - شرف قدمبوسی دریافت -  
 قایم مقام برادرش شدہ - بخطاب راجگی اعزاز اندوخت \*

ظفر جنگ بہادر از بہنبر و پوشانہ و بیرم گلہ عبور کردہ - بہ  
 کرپوہ رتن پنچال ضارب سرداقت فتح و اقبال شدہ - مخالفین بد مال  
 و اعدائے خستہ حال را جام امید از بادۂ غم مالا مال ساخت - بعضے

که از غایت بغض منفذ کاروانی بسته - بر سر راه بخونریزی کسان  
بیگناه نشسته بودند - از صدمه شمشیر سنگهان نصرت پڑوه در پیغوله  
هائے متواری - و از لباس حیات عاری شده - پس پا شدند •

ظفر جنگ بهادر از کوه پیربجفال در گذشته - اعلام نصرت بلند  
گردانید - و ده هزار سوار بطریق کومک از سرکار والا نیز رسیده - و خود  
بدولت در راجوری خیام حشمت بر افراخته - بداد مظلومین رسیدند •  
راجه رحیم خان را بعطائے یک زنجیر فیل و ساز طلا و اسب مرصع زین  
و خلعت ثمین و جیفه سرافرازی دادند و برائے انر خان حکم نافذ بنفاد  
سید که - « او را دستگیر کرده - بتیفر گردار رسانند »

جبار خان ناظم کشمیر دوازده هزار سوار و پیاده همراه گرفته -  
مستعد بجنگ بر آمد - فوج از سنگهان از آب به پل بندی عابر میشد -  
که با دو سه هزار سوار بسر وقت رسیده - شعله حرب و نایرا طعن و  
ضرب را مشتعل گردانید - غضنفران نیستان جلالت چون شیر شریزه جنگ  
را از خون اعدا رنگین ساختند - و تیغ بازان عومے شوکت به سیفے صفی  
بر انداختند - ارباب سیوف در جنگ آزمائی و دلوری داد تهور  
دادند •

دشمنان سگ سیرت چون روباہ سر بمغاک عدم نهادند - اصحاب  
صفوف خون اعدائے ناپاک را فرو ریختند - و ساسا جمعیت خصم  
نا عاقبت اندیش را از هم برگسیختند و سپرها از زخم تیر چون سینه  
تاشقان چاک - و ظایر جنتها بمنند مسلسل اسیر دام هلاک - از گرد  
مشت گرز پشت اعدا مجروح - و قالب دشمنان از غایت خوف و  
هراس بیروح - و از آوازه گلوله پرده گوشها دیده - بد خواهان ناکام را  
جام تمنا بلب رسیده - بهادران شمشیرها گرفته صفوف جنگ بر آراستند -

و نهال امید اعدا را از پا بر انداختند - تیر از خانه کمان بگوشه ها در  
سراف سوختن چاه کشان کمین - قبضه سهام پرتابی در عین سواد تلاش  
مردم از سوار سر پنجه کین رنگین - تزلزل کوه بصدقات سواران بلا  
جوش آیه « وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا <sup>۱</sup> » بگوش عالمیان میرسانید - و از  
چقا چاق خنجر بهرام چرخ نشین متزلزل گردید \*

جوانان شیرافکن و جلالت کیشان شمشیر زن از طرف نمودار شده -  
قالب سپاه اعدا را بر شکافتند - و دلاوران تهن تن و سنگهان صف شکن  
نعره هو و ها در گنبد سپهر انداخته - افغانان را از هم گذرانیده - سفان  
در جگر شگافی بداندیشان - علم و سر رشته انتظام اعداے ناپایدار بر  
هم شد - بغراز شور و غلغل دمار از مغز شیران بر آورده - بنیاد دیوار  
بد خواهی بر افکند - و دشمنان غریق بحر فنا شده - بگور عدم افتادند -  
خنجر را ابروے در همچشان بهمرسید - و تیغ را جوهر جان شگافی  
بعضور والا عرض گردید - و از آوازه نقاره هزبران را دم در گلو شکسته -  
و از شور کرفاے نهنگان بحر شہامت گوش دشمنان صم و کر گشته \*

افانده تاب حمله هائے رستمی سنگهان جانباز نیاورده - پشت  
دادند \* چون مبارزان شمشیرزن به پیاده پائی از نشیب و فراز جبال  
مامور بودند - بگریختگان همپا نشده - در خیام - و افراس دست  
غارت دراز کردند - قشون غلزئی « اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْقَوِيِّ » بر خوانده -  
یا جبار گویان - ظفر نصیب مقدمه الجیش ظفر جنگ بهادر یافته -  
از قلعه مظفر آباد نیز پهلوتپی نمودند \*

جبار خان چون بضت خود را در ادبار و تردید و خداوند  
کردگار را در حق خود جبار و تید یافت - معه بار و بنه خود شبا شب

<sup>۱</sup> Quran XV, 74.



راه اولکے پشاور پیدش گرتے۔ قندھار سر کردند۔ و از افغانہ کسانیکہ  
 مزید سلاسل سیدہ چشمان کشمیر بودند۔ بہ تکلیف دل دیوانہ خلع پوشش  
 سپاہ ورزی کردہ۔ بدوکان نشینی و شیوہ رعیتگری مشغول شدند\*  
 بیست و دوم ماہ ہار کشمیر بہ تسخیر در آمد۔ ظفر جنگ بہادر  
 کوس شادمانی و ظفر و فتح برفراختہ۔ باہلکاران احضار فرمود۔ و در  
 قلعہ ہارے کشمیر تمانہ ہارے سنگہاں نشستند و در شہر مناسی و  
 ندائے امان برکشید۔ دلہارے مردم را۔ کہ از جور افغانہ بجان آمدہ  
 بودند۔ قرین فرحت و آرام گشتند\*  
 سرکار والا در راجوری حکم بشک دادہ۔ قرین فتح و فیروزی۔  
 سخاوت کفان و داد دہان۔ دیوان موتی رام را ناظم آن ولایت  
 خدا داد کہ بیت

تَبَارکَ لِلّٰہِ از آن عرصہ۔ کہ دیدن او

نگار بند خیالست و نقشبند ضمیر\*

قوار دادہ خود بدولت دار السلطنت لاہور را مقرر کوکبہ عز و  
 احتشام ساختند\*  
 دیوان رام دیال از تحصیل مانان یازدہ ہزار روپیہ زر نذرانہ در

راجوری رسانید\* حکم یافتہ۔ کہ برقلعہ مار رسیدہ۔ پسر زہر دستہ  
 خان مرزبان علاقہ پونچہ را ہمراہ گرفتہ۔ شرفیاب شد۔ دیوان موتی  
 رام را یازدہ ہزار روپیہ از لشکر سردار دل سنگہ و سردار ہری سنگہ وغیرہ  
 مقرر فرمودند\*  
 ظفر جنگ بہادر بیدر پندت را بمقابلہ پنجاب و سہ لکھ روپیہ ملک

کشمیر را اجارہ دادہ۔ و دہ لکھ روپیہ از شاداغ بجواہرمل۔ و لکھ

\*This is a quotation from the famous *Qasida* of the Poet Fayzi in praise of Kashmir. See *Akbarnama Vol. III. p. 543.*

ها از باقی مشخص نموده<sup>۱</sup> - بند و بست بواقعی ساخته - بموجب ارشاد در لاهور حاضر شده - از خلع گوناگون و نوازشهای روز افزون مخصوص گشت \*

سرکار والا بعد از جشن سه‌هفته - بعزم پشاور رایت کشور کشائی برافراختند \* مصرظفر جنگ بهادر احوال کشش و کوشش سپاه از خطه کشمیر عرض نموده - تا دو ماه امان خواست \* سرکار والا حرف او را واقعی نهاده - بخلعت ثمین اعزاز نمودند \*

درین اثنا بعضی رسید که - دو گوهر اقبال از صدف اجلال بیش بها بر آمده اند - یعنی دو فرزند دولت مند بشیستن دولت رنگ افروز چهره هستی شدند \* چون درین مدت پیهم فتح ملتان و کشمیر شده بود - یکی را بماتانا سنگه و دویمی را بکشمیرا سنگه موسوم فرمودند \* عطیات و خیرات را روز بازار شد \* و حکم فرمودند که - در سیالکوٹ - که مولد خاص صاحبزادگان اقبال نشان است - چراغان بندند - و بمساکین آن شهر دلجوئی ساختند \*

سردار دل سنگه و سردار هری سنگه و دیوان بهوانی داس از کشمیر برای پکھلی و دنهتور و قلعه در بند از پاینده خان مستخلص کفایتی - در لاهور بعفایات حضور اقدس جائے تازه یافتند - گرم سنگه رنگه و فنگیه در گذشت - پسرش را قلعه خیرآباد باز عفایت شد \*

سرکار والا به ازائے نوازشات پیهم بسجده سری امرتسر جی جبهه افروز فیایش گشته - در عفایت و سخا باز فرموده - از فراخ حوصلگی از شخص هندوستانی حقه بمقابلت بیست هزار روپیه خرید نموده -

<sup>1</sup> Sohan Lal p. 261 Vol. II. gives an approximate total of 49 lakhs of rupees.

ظفر جنگ بهادر را بکشیدن آن اجازت دادند • این معنی موجب کمال سرافرازی او گشته - که در کیش این گروه مو بسران - که عبارت از خالصه جی است - در تلفظ بر حقه دم نیز نمیکشند - تا به اجازت آن چه رسد!

دیوان گنگا رام را بطلعت ثمین نواخته - الهی بخش کیدان را باستصواب و صلاح دیوان مذکور بتحصیل زر نذرانه مرخص نموده - خود بدوات در عرصه ده روز قصبه چنیوت را شرف و بها بخشیده - دیوان رام دیال و سردار فتح سنگه اهلوالیه و مائی سدا کور و شام سنگه و گنڈا سنگه مان و سیوا سنگه و امیر سنگه را بسرکردگی دره التاج خلافت کنور شیرسنگه جی بانتظام ماگ بار و اٹک و پکھلی و دهنتور و هزاره و تربیله روانه فرمودند •

و مصرظفر جنگ بهادر را بجهت تحصیل زر نذرانه ملک منگیره نامزد ساختند - و خود بدولت و اقبال رهگرای صوبه ملتان گشته - از غایت معدلت مساکین آن ولایت را داد پژوهی کردند • جشن هولی از غایت کامرانی در آن سرزمین فرموده - کھین و مھین را غازه انشراح و توانگری بر رخ مآیدند •

شام سنگه پشاور ری را - که بنظامت آنجا برنواخته بودند - از داد خواهی خلائق غضبناک شده پا به زنجیر - و بعد از چندے موجب تضحیک نقیر و قطمیر فرمودند: [بیت]

بترس از آه مظلومان - که هفنگام دعا کردن

اجابت از در حلق بهر استقبال میآید

لاله ساون مل را بنظامت آنجا مقرر ساختند •

درین ایام چون از چندے بی بی چندکور اولین پرده نشین هفت

گوهر اکلیل خلافت کنور کهزک سنگه جی دام اقبالک در دارالسلطنت لاهور حرسها اللہ تعالیٰ من الثکور بعد الثکور تشریف فرما بودند۔ چون سحاب کرم اثر گرد کشت امید بارور و نونہال مقصود بآب عنایات ایزدی تر گردید۔ از پیش گاہ عالی حکم نافذ بفقار رسید کہ: چون گوهر اکلیل خلافت در سرزمین لاهور رنگ افروز چہرہ ہستی شدند۔ ہر چند در لیاقت و خرد چراغ بلاغت میا فرورزند۔ اما خاص و عام بانوایا گویند۔ در دل سلاطین نیز فرود آید۔ و نیکو نماید۔ و ضمیمہ آن۔ چون سری امرتسر جی سجد جباہ صنادید این طائفہ شریفہ است۔ ہر گاہ ولادت شاہزادہ فرخ اختر در آنجا ہو دہد۔ موجب چندیں حسنات تواند بود۔ چنانچہ حسب الحکم عالی بی بی چند کور عازم آن نواح دلکشا شدہ۔ و بسجادات جبہ نیاز برافراخت۔

بعرض رسید کہ۔ «لالہ نانک چند بسزای راجہائے کہک و تہنہ برداختہ۔ قلعہ پکھلی احداث نمودہ۔ و آن نواحی را در اطاعت خود آوردہ۔ دیوان رام دیال زر نذرانہ گرفتہ۔ بر دریائے بہت اطراق نمودہ۔ از آنجا از شورش مردم بار شنیدہ۔ بکومک آہی بخش کمیدان رسید۔ گوشمال بواجبی داد»۔

سرکار والا بہ رکن الدولہ اعلام نمودہ۔ از تشخیص زر نذرانہ ملک این روسے آب ستلج محاکات انداختند۔ و قیرہ غازیخان را بسر کردگی جمعدار خوشحال سنگہ فوج فرستادہ۔ و جملہ آنرا مع ملک متعلقہ دارالامان ساتن بقبض رکن الدولہ صادق خان داؤد پوترا وا گذاشتہ۔ بیست و پنج لکہ و پنجاہ ہزار روپیہ سال بسال مقورہ نمودہ۔ و سابقہ باز یافت نیز فرمودہ۔ و برائے آیندہ از خان مذکور عہد گرفتند۔ با فتح نمایان و فیروزی بے پایان زر ریزان و شکار افغان مردم دارالسلطنت

لاهور را ضیاع و بهائت بچشم مقدم طاب افزودند •  
 در روزیکه - سرکار والا اقتدار بشکار رفته بودند - مردی هندیستانی  
 محفوظ علی نام پیشکش گذرانید - او را نوکر کرده - بانعام و حکم  
 روانگی ملتان دادند - و راج ریحانی و شراب ارغوانی در جام تمنا  
 ریخته - برخلاف تمنای اعدا انجمنهای انجم شکوه فلک فریب  
 فرموده - سپاهیان سلاح بند پهوه و غیره فقرای بیدست و پا را غبار افلاس  
 بماء عذابت فرد شستند - مسلمین در مساجد - و هزاره در معابد -  
 بدعای ازدیاد دولت پرداختند - غرض که - ذات انبال تیر تا آفتابیت  
 ظلمت زدا - و مهتابیت عالم آرا : لواقمه :—

الهی تا شه گل در بهاران سربر آراست با فوج هزاران  
 بهار از فوج فوج گل بجوش است فلک از کوس ابر اندر خروش است  
 علم داری بود سرور زوان را سفان در دست شاخ ارغوان را  
 شه رنجیت سنگه از لطف وهاب بود فرمان رواه ملک پنجاب  
 شمشیرش عسور با در گلو دم ز فوجش نظم دشمن باد برهم

## باب بیست و سوم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و هفت - 1820 A.D.

مطابق هزار و دو صد و سی و سه -

فروغ کوکب بخت و اقبال -

لمعه افشانی جاه و جلال

بفضل ایزد متعال \*

چون همه کاره‌های شاهان والا نژاد را - اگرچه در حقیقت انتظام  
او تعالی شانه است - اما ظاهراً برسم مجاز اختلاف نیز واقع میشود -  
تا ظاهر بیفان را باعث افتخار حشمت میکرد - که آنها بر سر جسارت  
آمده - قدم از اندازه بیرون نهند - و گرفتار خسارت شده - از استیصال  
خود خبری جویند \* و اینها بوفاداری و غمخواری نامزد شده - در  
لشکر نصرت پیکر علم والا اقتداری برافرازند \*

ظفر جنگ بهادر از نواب شهنواز خان - بوساطت عالیجاه سکندر  
خان و عالیشان شیرمحمد خان معتبرانش - یک لکه و هشتاد هزار  
روپیة وصول آورده - سعادت انصاف اندوخت \*

از سوانح آنکه - چون گوهر تاج حکومت کفور شیر سنگه معه  
سرداران مرقوم به تنبیه سرکشان تربیله و اتک و آن نواحی سرافرازی  
یافت - بنومک آلهی بخش کمیدان بر لب بار رسیده - از متمدان  
وقایع زر نذرانه کذائید \* رانی سدا کور فتنه خفته را بیدار کرده - به  
فخوتیان خود پرست و بکوته اندیشان دراز دست آن نواحی پیغام  
نمود - نعلن چلن نثار خالصه جی - که در نبرد ضایع ساخته اند -

پیدا کرده - از دیت غافل نباشند - و طرفه دباغتی دادند - که مردم  
کوهی بر سر حساب آمده - دست از جان شستند - و دمی چند از  
عطیات الهی شمردند •

هر چند دیوان رام دیال درین میان مانع میآمد - اما رانی بفحوائے  
فصلان عقل - که مخمر طایفه نسوان است - از اصرار و استبداد باز  
نمیایستاد - حتی که گروهی بر سر کوهیان تاخت آوردند • از آنروز  
پایه باقی بود - که فرشته در لباس آدمیان پیش دیوان رام دیال آمده -  
ظاهر نمود که : «زمیداران عرصه بر فوج متعینه تنگ ساخته اند •»  
دیوان اسپ سواره معه چندے در آنجا رسیده - داد مردمی داد  
چون مراجعت نمود - در موضع تازه - گویا آفتاب عمر  
بر سر کوه رسیده بود - که دیو سیاه شب ظلماتی رخ نمود - و از  
زمیداران گریخته - گروهی جمعیت تمام منعقد ساخته - بر سر آنها  
ریختند •

و از جوانان یکه تاز و بهادران نیزه باز کسی را سوائے گریز پائی  
همت تیز نماند - دیوان رام دیال زخمهای کاری برداشته - جان بجان  
آفرین سپرد - و در کار خداوند نعمت جان شیرین را برباد داد - خوشا  
نمکحلان و این گونه قدیمیان جان دریغ ندار - که بکشاده پیشانی  
متوجه عالم قدس شوند! و غازه سرخروئی بروے پسیقان مالفد!

حقا که - چون او سردارے مخیر تا امروز بر روی کار نیامده •  
و ازین جاست که - سرکار والا بر خیر خواهیش آفرینها خوانده - درین  
مقدمه جزوی سفر نا گزیرش حکم ربانی شمردند - و اگر نه در معرکه  
هائے مرد آزمائی اگر ایفگونه سردارے ضایع میشد - مقام افسوس  
نبود •

حالتی که در کشمیر بر دیوان موتی رام گذشت - سرپایه دانش  
مبصر گشت :- فرد

ازین بد چه باشد بعالم دگر پدر خاک ریزد بگور پسر  
هر چند سرکار والا بمراهم زخم موادم خاطرش را اندمال دادند - اما  
دیوان بر سفر بنارس مستعد - و درین باب بعراض پیهم مستبد گردید -  
گویا ستاره اقبال این خاندان از همانروز در هبوط رسیده \*  
محمد خان زمیاداور گادهیری حاضر آمده - به تنبیه بانگیان کوهی  
حاضر شده - چندی بآتش سوختند - و بعضی را بخلعت مستمال  
گردانیدند - و از آنجا بحسن ابدال و سر راه کوه گند گنزه آمده -  
بسرایه گردن تیان پرداختند \*

سرمیلند خان زمیاداور ترنول معامله ادا کرده - بمکان خود ها  
گریخت - بسرایه صالح اطراق افتاد - و هفت هزار روپیه وصول  
یافتند \*

لاله نانک چند - که بتادیب زمیاداران کهک و بنه و پکھلی و  
دهنتور متعین بود - در حضور رسیده - و بانتظام قلعه در بند رخصت  
یافت - و بعد از بند و بست آنجا ملحق معسکر اقبال گشت - و  
بموجب حکم والا متصل غازی قلعه احداث شد - حکم مبرم شرف صدور  
پذیرفت که - "بعد بند و بست آن ملک و احداث قلعه ها - روانه  
دارالسلطنت لاهور شوند"

لکھی شاه مستاجر را حکم پرورش سپاه رسید - و سپاه قلعه به  
نقد سنگه تفویض یافت - چون سپاه بروهتلس رسید - حکم تعیینی  
بلو سنگه بر قلعه غازی شد - وقت از دست رفته بود - بایلغار بشرف  
رکاب بوسی اعزاز فراوان اندوختند



سرکار والا بسجادات سری امرتسر جی رخ اقبال بر افروختند - و  
 از آنجا بظاهر بناله رونق بخشش شده - سیرتالاب - که از شمشیر خان  
 کوکلتاش اکبر شاهي که در فضائے دلکشائے سبزه میذاکار چون خورشید  
 منور در کشت اخضر آشکار است - فرمودند - و با چارده سالن ماهر و  
 و سبیلین سویان مشکبو بر اهلک فلیک بر آمده - به نیشان عنایت و ابر  
 سخاوت دامن هر یک را چون صدف گوهر آمود فرموده - گلشن مقصد  
 مردم را سیرابی و نهال امید جهانیان را طراوت و شادابی افزودند -  
 و از غایت عنایت توجه به بحال غریب گماشته - و بر سر داد پژوهی بر  
 آمده - نسطه کهنه عدالت نوشیروانی بر طاق نسیان گذاشته - شیراز  
 جمعیت را انتظام دادند •

دلہائے موت مردم ستمدیده از ماء الحیوة داد گستری این خدیو  
 بیچاره نواز مجدداً زندگی یافت • و هر یک از قُطّاع الطّریق و آنچه  
 و کیسه بر - که بانوائے مردم حکومتی خود سری ها را رواج میدادند -  
 بر سر دار بدار البوار شتافت - و جشن مبارک روز دسهره انعقاد یافت -  
 و باین بهانه زر بخششی را روائی داده - سپاه و رعیت را برنواخته - از  
 دریائے راوی عبور فرموده - ظاهر سیالکوت را از مقدم ظفر توام صفا - و از  
 دیدن صاحبزادگان عالیقدر چشم جهان بین را ضیا افزودند •

دیوان سوکه دیال عز بار یافته - بر مستلجرے وامانند هشتاد و  
 پنج هزار روپیه افزود - از غایت الطاف خیر خواهی او را رتبه وقار  
 بخشیده - ملک نکه - که در جاگیر گوهر اکلیل خلافت کنور کبرک سنگه  
 جی بهادر بود - غمیمه عواطف گشت - مولوی مظهر حسین منشی  
 انگریزی بحصول دولت ملازمت استسعاد اندوخته - قصبه کلانور و  
 آن نواحی در تحت خود آورده - به بند و بست آن مورد آفرین شد -

از عرایض دیوان موتی رام استنشام رایحه قدمبوسی دریافتند - سردار هری  
سنگه نالوا را نظام کشمیر قرار داده - بخلاعت ثمین رخصت فرمودند - و  
دیوان شرف رگب بوسی دریافت - پندتکن کشمیر - که همراه بودند -  
نذرانه گذرانیده - مرخص گشتند \*

سرکار والا تذبیه مردم جب و بهاؤ مد نظر فرمودند - از دریائے چناب  
لنگر عبور - در سراچه نیستان متمرکزین آتش فتور انداختند - و از  
آنجا تذبیه دهلی و تادیب کذان - گزار دریائے بہت مخیم اقبال گشت -  
بعمله سپاہ جاگیردار یک لکه روپیه در وجهه غیر حاضری کثرات فرمود -  
فند سنگه پندیواله به بیخبری مفضوب - و لاله نانک چند بجایش  
منصوب گردید - برادران دیوان بسوانی داس را خلعت زر نذرانه کلو و  
مندی فرمودند \*

راجہ گلاب سنگه مهین برادر راجہ دھیلان سنگه را بسزائے دیدو  
راجپوت - کہ سر خودسری فرود نمیآورد - و سنگ راہ مترددین میگشت  
مقرر نموده - سردار جگت سنگه اتاری والہ را همراه ساختند \* دیدو  
آنچنان داد ترمود داده - در میدان سرکشی ثابت قدمانه - معہ هر  
دوپسر - جانسپار گشته - کہ در تمام کوهستانیان نام خود را یادگار  
گذاشته - کہ در دید و شنید نیاید \* خورد پسرش گرفتار شده -  
بمراحم این پادشاه یتیم پرور در عز امتیاز یافت \*

و لہجہ انر خان - کہ ظاہراً از سرکشی نائب و از افعال قبیحہ  
منفعل و ہائب - ہمیشہ بدطن بخط و کتابت استظلالیان پادشاهی را  
بہ اغوا از جا میبرد \* سرکار والا مدام گرفتاری آنرا مرکوز طبع اقدس  
میداشتند - بفصوائے مضمون :- [بیت]

تا در نرسد و سدها هر کار که هست  
 سودی ندهد یاری هر یار که هست

راجه گلاب سنگه و امیر سنگه منزهالیه را مامور و در قلعه محصور  
 فرمودند • چون بحضور رسید - حکم شد که: «دایم العجبس بوده -  
 نفس شماری میکرده باشد» • پسرانش را جاگیر نژروال داده - مستمال  
 فرمودند •

## باب بیست و چهارم

1821 A. D.

در بیان دمیدن نو باوهٔ مراد در گلشن کشور  
 ستانی - و فروغ خورشید عزت و جاه از  
 آسمان رفعت و جهانبانی - و وفور  
 دولت بهجت و شادمانی - ازین  
 مردهٔ نشاط افزا بعنایات

### یزدانی \*

چون قدرتیان بر آن شوند - که بنائے سلطنت را بتوانیم دوام مربوط  
 و کخ خلافت را بدعایم استحکام مضبوط داشته - جهان و جهانیان را  
 بر یک نهج قرار دهند - در بنا بر دارائی وقت جز بر یک نه افزوده -  
 آثار رشد و شجاعت و عفت و عدالت - که تعبیر از اصول اصلیه  
 فضایل اربعه می رود - بر جبین آشکار سازند \*

مصدق این مقال احوال آن تلفدهٔ اختر خورشید مثال است -  
 که چهاردهم ماه پهاگن مطابق شهر بهمن از بطن قدسیهٔ صبیغه سردار جیمل  
 سگه کفیه - که اسم سامیه بر صدر سمت گذارش یافته - از مکن  
 غیب بر منصفهٔ ظهور خرامیدند \* و پرتو افکن عالم خلافت - و  
 مانند آفتاب از مشرقستان سلطنت ظلمت زدائے سپهر رفعت شده -  
 بر فوق جهانیان سایهٔ عنایت گستردند - و کشت جهان را بآب مکرمت  
 تر - و اعدای تیرهٔ بخت را در خارستان اضطرار مضطر ساخته -  
 سرکشان خود سر را - که از سرکشی امادهٔ اشتعال شور و شر بودند -

ابتر و براہ نگون بخانی بے سپر نموده - اهل علم و هنر را بکمند عنایت  
مسخر فرمودند \*

و شرباشوران غضنفر و چرخچیان بهرام در بطلوع اقبال و ظفر  
از شاخسار فیروزی چاشنی یاب بهجت اندوزی شده - سرافرازی  
حامل ساختند \* دایه بلند پایه بآن نورس گل باغ خلافت شیر لطافت  
داده - از نشاء کامرانی سرشار - و باین رنگ پایگی سزاوار گشت \*  
آهوئی چشمش - که هر آئینه مشکین غزالان دشت ختن را بخطا در  
میگرفت - بسرمه نیم خوابی مکحل نموده - بهزاران ناز و نیاز از خواب  
غفلت ز هوشیار ساختند - و در مصفا مهد چون دل نشانند -  
کنیزان بلسم خد و رنگین عذاران صندلین صاعد از رشتک جان  
برای تحریک مهد نسیم صبا پیغام کرده - بصوات دلکشا ترانه  
های خوش ادا آتش بجان بارید انداختند \* و آن غنچه نھان مایل  
بخنده بوده - دلہای حزین را شادمان و بجائے شیر رنبت بزعفران  
میساخت \* پری دیداران سنبلیں موے - مهر عذاران ماه روے - کہ  
بیک غمزہ نقد عمر سودا میکردند - از پردہ دل قماط دوختند - و  
اسپند خال را بآتشین رخسار خود فرا سوختند \*

جہاں در رنگ گل بر خویش بالید بلند عیش و طرب را پایه گردید  
فلک را سر بلندی حاصل آمد زمین را پای بیرون از گل آمد  
گل فرحت بعالم رنگ و بویافت جہانے دسترس بر آرزویافت  
زمانہ بغایت نشاط چون گل در پیرهن نگنجیده - و بشگفتگی

<sup>1</sup> The name of a famous Persian bard who was Court musician to Khusrav Parviz the Sasanian King.

آثار غنچه‌گی مبدل گردیده - جهانیان را نشاط افزوده - زمته را طرب رو نمود •

فلک بساط امان بر چید - زمین را آبه بر روی کار رسیده - از زخم قلقل فرحت مباحیان خمخانه وحدت را در ذکر ایزدی بقلقل رهنمائی کرده - قمقمه قلوب موات سر مستان بادا کثرت را در احیاء عیسی نفسی بکار برده - قم باذن الله خوانده - شیشه چون صوفیان راز دل را بیرون داده - و سائربا لب میخواران اسرار باطن بیرون نهاده - رطله‌ای از گرانی سبک خیز - بط پلپله چون کبک دربی خنده ریز - صدای نغمه مطربان طرئه شورے در شهرستان دل ریخته - و کاسه چون چشم آهوان صحرائی فتنه غنوده را از خواب بر انگیخته - شراب هردم آوازے میساخت - که پیاله کمر همت بسته دست بدست حریقان مے ساخت • جادو صنمان چون بادا گلگون درنگ و تاز آمده - بر کف سائرمی نهاد - و پری رخان حوری لبس بمیگونی در جامه سبز چون می از لبس میفا بر آمده - مطربان نغمه پرداز به نایرا تر نوائی آتش افکن خرمن صبر عشاق - و روسپیان سراپا ناز با خنجر آبرو بسمل نمای خاطر مشتاق - ساقیان ناز کبدن هر طرف بزم عشرت را گرمی داده - و نازکیان گلگون پیوهن بر سر کلاه باز بکچی بر نهاده - جلا جل بسر گوشه دف در مقام پرده از روی کار بر انداختن و نه بیزاری دلها را بدام دلبستگی کشیده - سر گرم راه هوش غارت ساختن - مخالفان را بجای آواز نغمه دست تغلبن بر سر - و کوچک و بزرگ را چون قمری بغزلخوانی زمزه دلفریبی از بر تار چون رگ بابل نغمه خیز شور انگیختن - و نفیر بغایت گلو سوزی در زمام طاقت بر گسیختن - سرود سربان انجمن عتداییان چمن را دهل دریدند - و کوفتاییان بزم عشرت چون مسیحا دم

در فاسه کرفائی دم روح افزائے دمیدند • تار نفس به تار ساز داد  
 دمسازی داده - و قلوب خوانان ترک و تاجیک صبر عشاق را به یغما  
 ربوده - مار گزیدگان زلف یاسمن موپان را تریاق عراق بهمرسانیده -  
 سرخوشان بزم موافقت باخوبان ماه و ش بهار آرائے گلشن کفار و بنوس -  
 و سرمستان بادے منافقت چون تیره روزگارن فلک زده کف زنان دایره  
 افسوس •

صوت قوالان خوش ادا بادلهائے از خود رام کردگان طریق غنیمت  
 سپرده - نغمه مطربان زمزمه سراج اصطبار از فوق دانایان روزگار برده •  
 گلرویان سرو قامت دست را حمایل کرده - شاخ صندلین را بلهم آویخته  
 گلہائے عذار را بر رخسار همدگر نهاده - نظارگیان را بصیرت افزودند -  
 و شیرین لبان نسرین بدن سراپا طومار زلف برکشاده - چون صراحی  
 از غلیان باده پیمائی خم افتاده - و از هر طرف رامشگران نغمه سنج  
 فراهم آمده - بیاریہائے گوناگون و نیرنگیہائے بوقلمون چرخ چنبری را  
 بچرخ آورده - طشتش را از بام انداختند •

سوار والا هریکے را بخلع فاخره سرافرازی داده - کوس شادمانی  
 برنواختند - و بعنایات فراوان هر نقیر و قطمیر را مشمول بهجت  
 بیکران ساخته - حرف احتیاج را از الواح خاطر شست و شو بخشیدند -  
 و در شهر سری امرتسر جی و دارالسلطنت لاهور حکم نافذ رسید کہ:  
 « لیلے لیل را بچراغان منور چون خورشید روز پیرایه نورانی پوشانیده -  
 شمع مراد روشن ساخته - در سراچه گلشن چراغ لاله را بروغن کفجد  
 خال منور نموده - آن لیلۃ القدر را بهزاران روز نیک برستانند -  
 و بخشش را روز بازار داده - برقص و سماع پرداختند - دست گرم  
 بر کشاده - چون ابرنیسانی گوهر افشاندند - و از غایت کامرانی

بادها گلگون و راق مروق در جام چون خورشید انداخته - نهایت  
 سرور و شادمانی چون شفق چهره برافروخته - عام لمن الملكى برافروخته  
 اصطرابیان دایره کش و انجمیان آسمان وش را که معاهد کشای  
 رشته اهل مقاصد اند - امر جلیل القدر شرف امدار یافت که: « زایچه  
 اقبال برگشیده - چون اقلیدس بمجسطی کشائی خلعت سرافرازی  
 یابند » - و بموجب تعمق این گروه رفعت شکوه - که جراید خوانان  
 آسمانی و رمز شناسان عالم پنهانی اند - اسم گرامی به نونبال سنگه جی  
 قرار داده - بمراحم خسروانی هریکے را سرافرازی دادند - چون تاریخ  
 ولادت آن نونبال بعثت و اقبال بقام نیاز رقم رسیده - بعینه ثبت  
 جریدة یادگار است \* فردی -

چون عقل کل آن نهال دانش در گلشن آفرینش آمد  
 تاریخ ولادتش بجستم گلدسته باغ دانش آمد  
 سرکار والا بسزای راجه پونچبه و زمینداران کهکرو نبه مصر ظفر  
 جنگ بهادر را مقرر فرمودند \* و بطریق کومک سرداران اتاری را نیز  
 همراه داده - بکشور آرائی اقبال وابست و معاهد کشائی اهل احتیاج و  
 مقاصد بخش صاحبان نصرت و تاج گردیدند - در میر پور چون که  
 بهقتضای خود سری بمصر دیوان چند از راه خود داری برآمدند - طلب  
 حضور شده - ماخوذ عتاب و قهر پادشاهی گشتند \* و برای تادیب  
 آن نواحی سردار هری سنگه را نامزد فرموده - کنجاء و مضافت آن را  
 به شیخ احمد حکیم سیالکوٹی تجویز نموده - سیر کغان و داد دهان  
 دارالسلطنت لاهور را مخیم عز و جلال ساختند \*



## باب بیست و پنجم

1821 A. D. وقایع سال یکہزار و ہشتصد و ہفتاد و ہشت -

بے اعتدالی مائی سدا کور - و بعضے

کوایف آن سال بہجت اشمال بفضل

او تعالیٰ شانہ و عم احسانہ \*

چون کیفر کردار در عالم تفاسخ - کہ مفسوخ عقیدت اسلام میں است -  
 و در اہلس دیگر مقرر است - و براہین سواطع و حجج قاطع اہل ہند  
 بر آن شاہد صادق - اما قاطع نظر از آن دریں عالم نیز نمونہ آن ظہر  
 میگردد - و تشریح آن موجب طوالت کلام و تقریر بلا انجام است -  
 الْعَقْلُ تَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ • چون اشارہ آن بیزبانِ جَلِّ جَلَّالُهُ در کتاب عزیز  
 نیز سفسمہ علمی الخراطوم واقع است - واضح افتاد - کہ دریں عالم ناپایدار  
 بسیارے ہیں بلا مبتلا میآیند - و نیز «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»  
 حجت فاطق برائے منکرین تفاسخ نازل است - و در کتاب ہنود بیان  
 آن پایانی ندارد • مرا - کہ گرفتار صلح کلم - اجازت تعصب نداده اند -  
 گردن تسلیم پیش ہر گروہ انداختہ - حلاوت خود را از میان میبرم •  
 بذا بریں مقال آنکہ - رانی سدا کور مدام ببد باطنی بدگرونگی  
 ساختہ - و خفیہ بمراسلت پرداختہ - اندیشہ ہا اندیشیدے - کہ  
 شکست اولیائے دولت قاہرہ را مشعر باشد • بموجب عرض گامی خان  
 خان سامان و کنور شیر سنگہ جی بعرض والا رسید کہ: «رانی در گردن